

|  |  |  |
|--|--|--|
| <p>■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صداوسیماي جمهوری اسلامی‌ایران ■ مدیر مسؤول: مهدی عرفاتی</p>     |  | <p><b>حدیث روز:</b></p> <p>پیامبر اسلام(ص)</p> <p>آمی بر آیین دوست خود است، پس هریک از شما مراقب باشد با چه کسی دوستی می‌کند.</p>  |
| <p><b>واحه:</b></p> <p>دلا منال زبیداد و جور یار که یار</p> <p>تو را نصیب همین کرد و این از آن دادست</p>                     |  | <p><b>حافظ</b></p>   |
| <p><b>اوقات شرعی:</b></p> <p>اذان ظهر: ۱۳/۱۰</p> <p>اذان مغرب: ۲/۳۱</p> <p>اذان صبح (فردا): ۴/۱۰ طلوع خورشید(فردا): ۵/۵۲</p> |  | <p><b>وضعیت آب و هوای امروز</b></p>  |
| <p><b>حکمت ۱۵:</b></p> <p>نهج‌الغله</p> <p>هر فریب خورده‌ای درخور عتاب نیست.</p>   |  | <p>تهران ۱۹ / ۳۰</p> <p>اصفهان ۱۲ / ۳۲</p> <p>اردبیل ۸ / ۲۲</p> <p>بندرعباس ۷۷ / ۳۹</p> <p>بجنورد ۱۷ / ۳۱</p> <p>بیرجند ۱۹ / ۳۳</p> <p>ساری ۱۶ / ۳۱</p> <p>یزد ۲۳ / ۳۷</p> |

دور هم جمع می‌شدیم و سیگار می‌کشیدیم که هم پز روشنفکری و شاعری به خودمان بگیریم و هم بگوییم بله ما هم بزرگ شدیم. من خیلی زود از این پز خارج شدم چون دود و دم باعث اتفاق خاصی در نگرشم یا طبع شاعرانگی‌ام یا این‌که احساس کنم آدم بزرگ شده‌ام، نداشت. از طرفی پول هم نداشتم. دوستانی سیگاری مانندند که پول داشتند و می‌توانستند سیگار بخرند. ما که پول توجیبی‌مان کفاف خرج روزانه را نمی‌داد، سیگاری نشدیم. معلم هستم و با نوجوانان زیادی وقت می‌گذرانم. این را جدی می‌گویم برای مدتی این نگرش که برای اثبات آدم بزرگ شدن، سیگار بکش۱۰سالی بود منسوخ شده بود. اما چند سالی است دوباره باب شده است و بچه‌های دوم متوسطه به سمت کشیدن سیگار و دیگر دود و دم رفته‌اند. به خصوص آنها که پول توجیبی‌شان آن قدر هست که سیگار و دیگر دخانیات را تهیه کنند. زمانی می‌گفتند رفیق ناباب و زغال خوب باعث آلوده شدن به مصرف دخانیات و انواع دود است. اما مدت‌هاست پول مهم‌تر از آن دو شده است.

**همسویی خانه‌ومدرسه**

رفیعا می‌گوید: به نظر خانواده‌ها نقش مهمی در آگاه‌سازی فرزندان به‌خصوص نوجوانان دارند. پدر و مادری که هنوز تصور می‌کند باید قیچ مثلا کشیدن سیگار یا اطلاع‌رسانی درباره مسائل جنسی را حفظ کند و درباره آنها چیزی به فرزندان خود نگوید، یعنی اصلا از شرایط و اتمسفر زمانه خبر ندارد. الان بچه‌ها را می‌دانند هم بدش را. بهترین کار این است والدین اطلاعات خود را بالا ببرند و با فرزندان خود گفت‌وگو کنند. نه به روش نصیحت و تهدید، بلکه دوستانه.اگر خانواده‌ها به این سطح از آگاهی برسند، آن‌وقت می‌توان انتظار داشت مدرسه و آموزش‌های مدارس در مقاطع ابتدایی و متوسطه اول هم به نتیجه برسد. ما الان در مدارس تلاش می‌کنیم آگاه‌سازی و اطلاع‌رسانی کنیم اما بیشتر خانواده‌ها از این مسائل غفلت می‌کنندومدرسه به تنهایی نمی‌تواند کاری بکند چون وقتی دانش‌آموز به خانه می‌رود با فضای متفاوتی روبه‌رو می‌شود. همسویی مدرسه و خانه از آن موضوعاتی است که باید بیشتر روی آن کار شود و نمی‌توان با نادیده گرفتن آن به نتایج مفیدی رسید.

**سلبریتی‌ها را جدی نگیریم**

سلبریتی، کارش دیده شدن است. او یا استعداد خدادادی دارد یا پول یا رابطه‌ای که می‌تواند در عرصه‌ای بدرخشد. مثلا بازیگر شود یا فوتبالیست. سلبریتی‌ها اهل تفکر نیستند و زیاد به این فکر نمی‌کنند آیا رفتار و گفتار آنها بر آدم‌ها تاثیری دارد یا نه اگر چنین بود مثلا خداداد عزیزی یا فیروز گرمی در برنامه تلویزیونی با افتخار نمی‌گفتند. نویسنده‌ها آدم‌های بی‌کاری هستند. آنها بین مردم محبوبیت دارند و زیاد هم به چشم می‌آیند اما نباید آنها را جدی گرفت؛ مثلا اگر دیدیم سلبریتی‌ها سیگار می‌کشند نباید تصور کنیم اگر ما هم سیگار بکشیم آدم موفقی می‌شویم. حواسمان باشد از کدام آدم‌ها باید الگو بگیریم و راه آنها را برای رسیدن به موفقیت ادامه بدهیم.

همین تخم‌مرغ در صورت شدید شدن چالش از شدت سفتی می‌ترکد. وی ادامه داد: اما بعضی‌ها هنگام بلایها و سختی‌ها خودشان را فدا می‌کنند تا دیگران انرژی بگیرند و کیف کنند. آنها مثل قهوه‌اند که از فضا تاثیر نمی‌گیرند بلکه فضا را تحت تاثیر قرار داده و عوض می‌کنند و قهوه‌ای و معطر می‌نمایند. بچه‌ها گفتند: مثل قهوه باشیم؟ مادر گفت: نه، چرا باید خودتان را فدا کنید تا دیگران انرژی بگیرند و کیف کنند؟ بچه‌ها گفتند: پس این قابلمه‌ها برای چه بود؟ مادر که عنان سخن از دستش در رفته و نتیجه‌گیری غایی را فراموش کرده بود، گفت: اصلا جمشید. جمشید گفت: جمع شده‌ایم. مادر گفت: خمشید. بچه‌ها خم شدند. مادر گفت: گمشید. بچه‌ها به سرعت گم شدند و به اتاق هایشان برگشتند و به ادامه بازی‌های بی‌نتیجه‌گیری خود مشغول شدند.

خود را که جمشید، خمشید و گمشید نام داشتند صدازد. پس از آن‌که بچه‌ها جمع شدند، مادر گفت: از این سه قابلمه چه نتیجه‌ای می‌گیرید؟ بچه‌ها به همدیگر نگاه کردند و چیزی متوجه نشدند. مادر گفت: آدم‌ها در جوش و خروش‌ها و چالش‌های زندگی حالات متفاوتی از خود نشان می‌دهند. بعضی‌ها مثل هویج هستند، به‌این صورت که تا وقتی در داخل التهابات و بحران‌ها قرار نگرفته‌اند، سفت و محکم‌ند اما وقتی دچار بحران می‌شوند، شل می‌شوند و وا می‌دهند. وی سپس افزود: هویج نباشید. وی ادامه داد: بعضی‌ها مثل تخم‌مرغ‌ند، در حالت عادی شل هستند ولی وقتی با بحران و چالشی روبه‌رو می‌شوند، خود را سفت می‌کنند تا بحران‌ها آنها را از پا در نیاورد. وی سپس افزود: تخم‌مرغ نباشید. یکی از بچه‌ها پرسید: چرا؟ تخم‌مرغ که خودش را سفت کرد. مادر گفت:

**حواسمان به نوجوانان باشد**

رفیعا که معلم دوره متوسطه اول است به دوران جوانی‌اش نقبی می‌زند و می‌گوید: این سن دوره عجیبی است، بسیاری از نوجوانان تصور می‌کنند برای این‌که نشان دهند بزرگ و مستقل شده‌اند باید سیگار بکشند. وقتی نوجوان بودم و برای شرکت در جشنواره‌ها و کنگره‌های شعر با دوستانم با قطار و اتوبوس به شهرهای دیگر می‌رفتم در توقفگاه‌ها

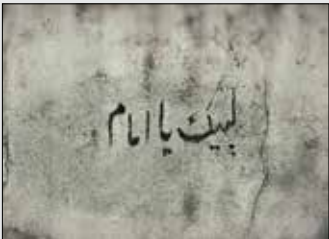
به دنیای وهم وصل شوند تا بتوانند شعری بگویند که کارستان باشد به‌نظم خودش نوعی توهم است. متاسفانه برخی دوستان الان دیگر به سیگار هم بسنده نمی‌کنند و سراغ مخدرهای دیگر می‌روند که نتیجه‌اش فقط اعتیاد و بیچارگی است، نه شعرو نثری که مردم از آن استقبال کنند و ماندگار شود. نتیجه توهم و ادبیات توهمی، شطحیات است که از زمین تا آسمان با شطحیات عارفانه تفاوت دارد.

می‌گوید: من هم سال‌هاست به این قضیه فکر می‌کنم به‌خصوص وقتی در جمع دوستان شاعر و نویسنده حضور دارم و می‌بینم آنها سیگار با سیگار روشن می‌کنند. چند بار هم به دعوت دوستان و بفرما زدن آنها چند پکی سیگار و قلیان کشیده‌ام اما نه همان زمان و لحظه و نه بعدش از تصور آن دود‌ها نه خوشم آمده و نه وسوسه شده‌ام به سمتش بروم. این که برخی دوستان شاعر تصور می‌کنند باید

باقاسم رفیعا که هم شاعر است و هم طنزپرداز و هم معلم پرورشی و هم اهل طرقله مشهد هم صحبت شدم و از او پرسیدم این چهراری است که بیشتر شاعران و نویسندگان و اهل فرهنگ و هنر تصور می‌کنند اگر سیگار نکشند، قوه نوشتن و شعرپردازی‌شان کور می‌شود؟

**شطحیات توهمی**

رفیعا با همان لهجه مشهدی و طنزش



در روزمرگی هایشان به جنگ فکر هم نکنند. اما دیوارهایی که گلوله و ترکش روی تن‌شان حفره درست کرده و هیچ خاطره دیگری این حفره‌ها را هنوز پر نکرده، هر روز به جنگ فکر می‌کنند و درباره آن حرف می‌زنند. شهرهای دورتر از خط مقدم دیگر رد گلوله را روی تن دیوارهایشان ندارند اما در آن شهرها هم اگر خوب نگاه کنید متوجه می‌شوید همچنان پرخاطره‌ترین روایتگر جنگ، دیوارها هستند.

دیوارهای تهران و شهرهای دیگر که تن‌به‌تن با جنگ درگیر نبودند، خاطره‌های آن را روی دیوارها ثبت می‌کردند که از خاطرشان نرود. از عکس شهدایی که با اسبری و طرح‌های از پیش درست شده، روی دیوارها حک می‌شد گرفته تا شعارهایی که نفس‌کشیدن انقلاب در کوچه و خیابان‌ها را فریاد می‌زدند. حالا بعد از گذشت بیش از ۳۰ سال از عمر این خاطره‌ها روی تن دیوارهای شهر، با این‌که بسیاری از آن دیوارها بارها رنگ زده شده و خاطرات را پشت رنگ جدید پنهان کرده‌اند و بسیاری‌شان فرو ریخته‌اند که دیوار برجی جایشان قد علم کنند، هنوز هم هستند دیوارهایی که در تنهایی خودشان به جنگ فکر می‌کنند.



**خاطرات دیوارها**

**علی ژوف**

**روزنامه‌نگار**

همه چیز یک روز تمام می‌شود. حتی همین دنیا را هم خدا آفرید برایش ددلاین گذاشت! حالا این‌که ما نمی‌دانیم این نقطه پایان کجاست و دقیقا کی فرامی‌رسد دلیل نمی‌شود که نباشد. همان‌طور که در کتاب راهنمای خلقت نوشته‌اند: «...همه‌به‌سوی اجلی مشخص شده در حرکتند...» مثل همان مثل معروف «این نیز بگذرد»، تلخ و شیرین روزگار بالاخره یک روز تمام می‌شوند و می‌روند. خاطره‌شان هم اول به‌روشنی هرروز در ذهن بازپخش می‌شود و بعد کم‌کم محو می‌شود سپس کمی خرافه و افسانه قاطی‌اش می‌شود و بعد هم وقتی که به نسبت عمق تلخی یا شیرینی‌شان کم یا زیاد در حافظه ماندند، پاک می‌شوند و می‌روند.

جنگ هم یکی از آن اتفاق‌هایی است که یک حفره عمیق در خاطر آدم ایجاد می‌کند و تا سال‌های سال تا وقتی که این حفره با خاطرات دیگر پر شود، باقی می‌ماند. اما حافظه دیوارها بسیار محکم‌تر از حافظه آدمیزاد است. دیوارها به این زودی‌ها چیزی را از یاد نمی‌برند. اصلا یکی از اسناد مهمی که تاریخی‌نگاران و باستان‌شناسان آن را برای رسیدن به هدف‌شان مورد پژوهش قرار می‌دهند همین دیوارها هستند. دیوار غارها تمام خاطره انسان چند هزار سال پیش را برای ما روایت می‌کنند. انسان‌هایی که تا الان استخوان هایشان که تبدیل به خاک شده، خاکش هم در کنش و واکنش‌های شیمیایی از بین رفته است! اما دیوارها هنوز خاطرات‌شان را به‌خوبی به‌یاد دارند و به‌روشنی نقل می‌کنند. دیوار شهرهای جن‌زده هم روایت متفاوت‌تری از جنگ دارند. اگر گشتی در بعضی مناطق قدیمی خرمشهر و آبادان بزنید این را بهتر متوجه می‌شوید. مردم شهر که چند نسل از جنگ عبور کرده‌اند شاید دیگر